



ORIGINAL RESEARCH ARTICLE

Psychology of perfection (perfect man) in Shams lyric poems based on the theorists of psychologists

K. Mohammad Beigi<sup>1</sup>, A.H. Mahouzi<sup>2\*</sup>, Sh. Ojagh Alizadeh<sup>1</sup>

1- Department of Persian Language and Literature, Roodehen Branch, Islamic Azad University, Roodehen, Iran.

2- Department of Persian Language and Literature, Payame Noor University, Iran.

ARTICLE INFO

Article History:

Received: 28; February 2021

Reviewed: 04 April 2021

Revised: 15 April 2021

Accepted: 02 June 2021

KEYWORDS

modern psychology,  
growth psychology,  
perfect man, Rumi,  
shams sonnets.

\*Corresponding Author

✉ [ahmmahoozi@yahoo.com](mailto:ahmmahoozi@yahoo.com)

☎ (+98 )

ABSTRACT




**BACKGROUND AND OBJECTIVES:** Rumi (Mawlānā) is a mystic who has discussed the subject of man and perfect man comprehensively. In his poetry, he introduces a touchstone for being complete and becoming complete. Having contemplated the spiritual life of man and ways to direct him toward perfection, Rumi has gained a great status in Islamic and Iranian mysticism.

**METHODOLOGY:** The present article attempts to compare the major theories of perfection in psychology with Rumi's *Shams Sonnets* through an analytical descriptive method and then juxtaposes Rumi's idea of perfect man with that of psychologists, including Allport, Moslow, Rogers, Frankl, Fromm, Jung, and Perls.

**FINDINGS:** The results show that bearing the problems, overcoming the crises, caring for others' needs, and fellowship are of the commonalities that the so-called psychologists and Rumi share regarding the process of perfection. Jung and Fromm's ideas, each with 29% and 22%, are the most similar and Perls and Rogers's ideas, each with 4% and 7%, are the least similar to Rumi's elements of reaching perfection.

**CONCLUSION:** Rumi has addressed the content of perfect man in the context of Iranian mysticism and has maintained a personal psychological view toward man and the process of perfection in *The Works of Shams* and this makes him analogous to the psychologists, such as Moslow, Jung, and Fromm.

DOI: [10.22034/bahareadab.2022.15.6179](https://doi.org/10.22034/bahareadab.2022.15.6179)

NUMBER OF REFERENCES	NUMBER OF TABLES	NUMBER OF FIGURES
 <b>22</b>	 <b>0</b>	 <b>1</b>

## نشریه علمی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)

### مقاله پژوهشی

#### روان‌شناسی کمال (انسان کامل) در غزلیات شمس با تکیه بر نظریه پردازان روان‌شناسان

کاملیا محمدبیگی<sup>۱</sup>، امیرحسین ماحوزی<sup>۲\*</sup>، شهین اوجاق علیزاده<sup>۱</sup>

۱- گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد رودهن، دانشگاه آزاد اسلامی، رودهن، ایران.

۲- گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پیام نور، ایران.

#### چکیده:

**زمینه و هدف:** مولانا عارفی است که در آثار خود، همه‌جانبه موضوع انسان و انسان کامل را به بحث می‌گذارد. او در اشعارش به معرفی یک الگو برای کامل بودن و کامل شدن پرداخته است. مولانا با تأمل بر زندگی معنوی و روحی بشر، برای سوق دادن او به کمال جایگاهی والا در عرفان اسلامی و ایرانی به خود اختصاص داده است.

**روش مطالعه:** این مقاله بر آن است تا با روشی توصیفی-تحلیلی به تطبیق نظریه‌های برتر کمال در علم روان‌شناسی و غزلیات شمس مولانا بپردازد و انسان کامل را در اندیشه مولانا در کنار روان‌شناسانی چون آلپورت، مزلو، راجرز، فرانکل، فروم، یونگ و پرلز بنشانند.

**یافته‌ها:** نتایج نشان می‌دهد در روند رسیدن به کمال اگرچه که وجوه تشابه بسیاری در دیدگاه‌های همه روان‌شناسان نامبرده و مولانا دیده می‌شود، مانند تحمل سختیها و گذر از بحرانها، توجه به نیازها و مشکلات دیگران، هم‌افزایی و بسیاری مولفه‌های دیگر اما از میان این نظریه‌پردازان، نظریات یونگ (۲۹٪) و فروم (۲۲٪) بیشترین شباهت و نظریات پرلز (۴٪) و راجرز (۷٪) کمترین نزدیکی را به عناصر و ویژگیهای «وصال به کمال» در غزلیات مولانا داراست.

**نتیجه‌گیری:** البته که مولانا در بستر عرفان ایران به مفهوم انسان کامل پرداخته، اما شیوه‌ای شخصی در نگاه روان‌شناسانه به انسان و سیر کمال او در تجربه‌های ناخودآگاه دیوان شمس دارد، که او را قابل مقایسه با روان‌شناسانی چون مزلو، یونگ و فروم می‌سازد.

تاریخ دریافت: ۱۰ اسفند ۱۳۹۹

تاریخ داوری: ۱۵ فروردین ۱۴۰۰

تاریخ اصلاح: ۲۶ فروردین ۱۴۰۰

تاریخ پذیرش: ۱۲ خرداد ۱۴۰۰

#### کلمات کلیدی:

روان‌شناسی نوین، روان‌شناسی کمال، انسان کامل، مولانا، غزلیات شمس.

\* نویسنده مسئول:

✉ [ahmmahoozi@yahoo.com](mailto:ahmmahoozi@yahoo.com)

☎ (+۹۸ ۲۱)

### مقدمه

از آنجاکه مهمترین خلقت در جهان آفرینش، انسان است، مبحث «انسان کامل» دارای اهمیتی خاص است. انسان همواره در پی بهبود اوضاع و جایگاه خود بوده است و برخلاف سایر جانداران که به روال ثابت زندگی قانع هستند، پیوسته طالب تغییر بوده است. تعریف انسان کامل همواره مدلی نجات‌بخش برای جهت‌دهی اجتماع بسوی آرمانی معین بوده است. در این قلمرو، عرفان ایرانی با طرح مفهوم انسان کامل و بیان دقیق ویژگیهای روان‌شناسی گامی اساسی در جهت‌گیری بسوی آن آرمان برداشته است. مولانا یکی از برترین نمونه‌های انسان کامل عرفان را در تجربه‌ای شخصی در دیوان شمس عرضه میکند. او در قرن هفتم نه‌تنها طرحی برای انسان کامل ارائه میکند و انسان را با دقتی روان‌شناسانه میکاود که در دیوان شمس، خویشتن و معشوق خویش را بیواسطه بعنوان مدلی آشکار از کمال مینمایاند. عرصه‌ای که امروز در روان‌شناسی بالاخص روان‌شناسی کمال قابل پیگیری است. هدف تحقیق بررسی روان‌شناسی انسان کامل در غزلیات مولانا است. به این منظور نظریات روان‌شناسان کمال‌گرا مورد بررسی قرار گرفته و الگوی آنان (با تکیه بر روان‌شناسی یونگ) بر غزلیات مولانا تطبیق داده شده است. روش تحقیق در این مقاله توصیفی-تحلیلی است. پس از مطالعه کامل غزلیات شمس و استخراج نکات و عناصر مربوط به انسان کامل از اشعار او، ابیات مورد نظر که بصورت فیش‌برداری طبقه‌بندی شده است، مورد تحقیق قرار گرفت و با استخراج نکات مرتبط با ویژگیهای انسان کامل و ارتباط آن با نظریه‌های روان‌شناسان موردنظر، مورد توجه قرار گرفت. شایان ذکر است ابزار تحقیق فیش‌برداری از منابع کتابخانه‌ای بوده است.

### ضرورت و سابقه پژوهش

در زمینه ویژگیهای انسان کامل در غزلیات شمس کتابها و مقالاتی فراوان چاپ شده است. بعنوان مثال تورج عقدايي کتاب *روانشناسی کمال* در غزلیات شمس (۱۳۹۳) را به چاپ رسانده است. همچنین در عرفان اسلامی، عزیز نسفی کتاب *الانسان الکامل* (۱۳۸۹) را تألیف کرده که درخور توجه است. تعدادی مقاله نیز به بررسی این عنوان پرداخته‌اند که به آنها اشاره میشود: مقاله «انسان کامل از دیدگاه روانشناسی» (سیف، ۱۳۷۹) که به بیان تناقضات مواضع انسان‌شناسی پرداخته و سعی در ایجاد پیوند نظریات روانشناسی، فلسفه و مذهب دارد. مقاله انسان کامل و انسان‌شناسی مولانا (آل عصفور، ۱۳۸۵) با بررسی سیمای انسان کامل در عرفان، به جنبه‌های گوناگونی وجود انسان در مثنوی معنوی پرداخته است. و مقاله انسان کامل در اسلام و انسان‌گرایی (نیک‌صفت، ۱۳۸۵) که انسان کامل را از منظر اسلام و روانشناسان انسان‌گرا مورد بررسی قرار داده است. در زمینه غزلیات شمس از دیدگاه روانشناسی انسان کامل نمونه‌های مشابه اما متفاوت، وجود دارد.

### بحث و بررسی

#### انسان کامل کیست؟

کلمه کمال از «کَمَل» مشتق شده است و در لغت به معنای تمام شدن، تمامیت، مقابل نقص (لغتنامه دهخدا، ذیل واژه کمال). مطهری نیز آورده است که «زمانی که شیء در جهت عمودی بالا رود، میگوید کمال یافت. مثلاً وقتی میگوید عقل فلان کس کامل شد، یعنی یک درجه عقلش بالاتر آمده است» (انسان کامل، مطهری: ص ۶). انسان برترین آفریده خداوند است که استعداد رشد فراوانی دارد. شناخت گوهر وجود انسان، رمز فهم مبدا و مقصد او در راه رسیدن به کمال است. در گذر از مسیر توجه به انسان و تربیت او به مفهوم انسان خواهیم رسید. آنچه بعنوان

نقطه پایان مکاتب روانشناسی و علوم تربیتی مورد توجه قرار گرفته، آن است که همه بر این نظرند که رهایی از بیماری‌های عاطفی یا نداشتن رفتار روان‌پریشانه برای اینکه شخصی را سالم بدانیم کافی نیست. نداشتن بیماری عاطفی، تنها نخستین گام ضروری بسوی رشد و کمال است و انسان پس از این گام، راهی دراز درپیش دارد» (روانشناسی کمال، شولتس: ص ۱۸). ابن عربی هم بعنوان یک عارف، معتقد است انسان کامل، موجودی است که بوسیله او سر حق ظاهر میگردد. «انسان کامل مقصود اصلی آفرینش است و عالم هستی برای او آفریده شده است. در او و مشاهده اسما و صفاتش در وجود او و این مشاهده ممکن نیست مگر در انسان کامل، زیرا تمام عوالم کلیه و جزئیه در وجود او مختفی است، روحش عالم کبیر است و جسمش عالم صغیر؛ بنابر این صفات، انسان کامل لایق مرتبه خلافت حق است» (فصوص‌الحکم، ابن عربی: ص ۸۹). نسفی نیز مینویسد: «انسان کامل آن است که در شریعت، طریقت و حقیقت کامل باشد» (انسان کامل، نسفی: ص ۹۷).

### روانشناسی کمال (انسان کامل)

رسیدن به کمال یا خودشکوفایی بالاترین سطح سلامت روان است. در سالهای اخیر شمار روزافزونی از روانشناسان به قابلیت کمال و دگرگونی در شخصیت آدمی روی آورده‌اند. روانشناسان کمال با دیدی نو به ماهیت انسان مینگرند. روانشناسان کمال‌گرا به انسان کامل میپردازند و در جستجوی جنبه سالم طبیعت انسانی هستند. «هدف روانشناسان کمال، درمان دچارشدگان به روان‌نژندی و روان‌پریشی نیست، بلکه بیداری و رهایی استعدادهای عظیم انسان برای از قوه به فعل رساندن و تحقق بخشیدن به تواناییهای خویشتن و یافتن معنای ژرفتری در زندگی است» (روانشناسی کمال، شولتس: ص ۱). از میان مکاتب روانشناسی، بیشتر از همه افرادی مانند آبراهام مزلو<sup>۱</sup>، کارل راجرز<sup>۲</sup>، ویکتور فرانکل<sup>۳</sup>، و کارل گوستاو یونگ<sup>۴</sup> به این موضوع پرداخته‌اند. مزلو بعنوان پدر رویکرد انسان‌گرا سعی در شناخت انسان داشت و مینویسد: «آدمهای خودشکوفای (انسان کامل) درک بهتری از واقعیت دارند و آنها بیش از سایرین به حقایق پی میبرند، عدم صداقت را در دیگران کشف میکنند و در قضاوتهایشان کمتر به دام افکار قالبی و پیش‌داوری می‌افتند. او معتقد بود گرایشهای درونی حتی اگر ضعیف باشد، باقی خواهد ماند و شخص را به شکوفایی میرساند» (روانشناسی شخصیت سالم، مزلو: ص ۱۱۹). راجرز در نظام شخصیت به یک انگیزش یا یک نیاز اساسی که همان صیانت، فعلیت و اعتلای جنبه‌های شخصیت است، قائل است. رایکمن<sup>۵</sup> از دیدگاه راجرز مینویسد: «گرایش به کمال و خودشکوفایی در واقع میل مبرم هر انسانی به گسترش، بسط، خودمختاری، تحول و رشد و پخته شدن است. دفاعهای روانی، این گرایش را لایه‌لایه مدفون میکنند. با اینحال معتقدم این گرایش در همه وجود دارد و مترصد آن است تا با شرایط مناسب، آزاد و پدیدار شود» (نظریه‌های شخصیت، رایکمن: ص ۸۳). در روانکاو یونگ، «خود» نقش اساسی را ایفا میکند. او میگوید: «تحول شخصیت یک فرآیند پویا و جاری است که سراسر زندگی را در برمیگیرد. شخص پیوسته در حال تحول است، مهارتهای جدیدی کسب میکند و بسوی تحقق «خود» حرکت میکند. او علاوه بر تجربیات و اتفاقات گذشته، اهداف آتی را نیز در تعیین رفتار مؤثر میداند» (انسان در جستجوی هویت خود، یونگ: ص ۳۹). فرانکل نیز که جزو روان‌شناسان وجودگراست، در نظریه خود،

<sup>۱</sup>. Maslow, Abraham

<sup>۲</sup>. Rogers, Carl Ranson

<sup>۳</sup>. V. Frankl

<sup>۴</sup>. C.G. Jung

<sup>۵</sup>. Ryckman, Richard

تحت عنوان معنادرمانی، تلاش کرده است انسان را از فرازونشیبهای زندگی گذر دهد تا او را به سرمنزل رستگاری برساند (انسان در جستجوی معنی، فرانکل: ص ۲۸۱). آلپورت<sup>۱</sup> نیز از جمله انسان‌گرایانی است که پختگی و تحول شخصیت از دید او دارای اهمیت است و معتقد است پخته شدن شخصیت، زمان‌بر است (نظریه‌های شخصیت، رایکمن: ص ۱۲۹).

### روان‌شناسی کمال (انسان کامل) از نگاه مولانا

مولانا جلال‌الدین بلخی، بعنوان شاعر عارفی که شیوه‌های خدانشناسی و معرفتش مورد توجه است، در باب انسان کامل نیز دارای ایده‌های ناب و خلّاقانه است. از نگاه او، انسان در رابطه‌ای که با خالقش خداوند - که جوهر هستی است - دارد معنا یافته است. «مولانا از مفهوم انسان کامل که حقیقت محمدیه مظهر اتم تمام مراتب آن محسوب میشود به علل تعبیر میکند؛ از آنرو که انسان کامل یا به زعم خود مولانا، ولی حق از خود فانی است، آنچه بر وی حاکم است عقل جزوی نیست و عقل کلّ است» (با کاروان حلّه، زرین‌کوب: ص ۶۱۳). انسان در عرفان اسلامی جایگاهی ویژه دارد و انسان کامل به مقام خلیفه الهی و جانشینی خدا میرسد. مولانا نیز در راستای این تفکر، معتقد است انسان کامل کسی است که با ترک علایق مادی و مهار کردن نفس اماره و تهذیب اخلاق، تولّدی تازه در جهان‌بینی و اندیشه خود پیدا کرده است. البته او با تکیه بر عشق، سکر و مستی در کنار موسیقی و سماع - عواملی که ما را به عرصه‌های ناهشیار میکشاند- پرواز بسوی کمال را رهنمون میشود. جلال‌الدین همایی «انسان کامل» را از منظر مولانا چنین معرفی میکند: «عظمت مقام انسان کامل اعم از انبیا و اولیا در نظر مولوی به حدّی است که آن گروه را نوعی ممتاز و صنفی جدا و دارای روح و جانی جدا از سایر افراد بشر می‌شمارد. انسان کامل مظهر تامّ و تمام الهی و آیینۀ سرتابانمای حق و نایب و خلیفه خداوند است» (مولوی‌نامه، همایی، ج ۲: ص ۸۰۷). روان‌شناسی معاصر و مدرن مسلّم ساخته است که شخصیت انسان میتواند و باید پرورش پیدا کند. این پروردگی که با خواست و اراده فرد آغاز میشود بر اثر عوامل محیطی و اجتماعی شکل ویژه‌ای به خود میگیرد و بنابراین میتوان بر آن بود که هر انسان مجموعه استعدادهای بالقوه‌ای است که اگر جامعه زمینه مساعدی برای رشد و تعالی آن فراهم نیاورد، شکوفا نمیشود. «انسان برخلاف جانوران دیگر، محکوم طبیعت یا اسیر فطرت خود نیست؛ بلکه توانایی آن را دارد که با گسترش تجربه‌های خود یا بهره‌برداری از تجربه دیگران، افق زندگی را بگسترده و شخصیت خود را دگرگون سازد و همواره تکامل یابد» (فرویدیس، آربین‌پور: ص ۱۷۵). در نهایت میتوان به این نکته اشاره کرد که در حقیقت روانکاوی، ناخودآگاه ادبیات است. پاینده بر این باور است که «ادبیات زبانی است که روانکاوی برای سخن گفتن راجع به خودش یا نام گذاردن بر خودش از آن استفاده کرده است. ادبیات خارج از روانکاوی نیست که روانکاوی بر آن اعمال شود. روانکاوی و ادبیات رابطه‌ای دوسویه دارند» (گفتمان نقد ادبی، پاینده: ص ۲۸۴).

در قرن بیستم، انقلاب فکری اساسی در روانشناسی رخ داد که چهره این علم را دگرگون ساخت: نهضتهای روانکاوی، رفتارگرایی و انسان‌گرایی. هرکدام از اینها دیدگاه خاصی راجع به انسان و کمال او دارند که برگرفته از نوع جهان‌بینی آنهاست. آنها معتقدند هدف روانشناسی، شناخت انسان است؛ نه پیش‌بینی یا کنترل او. در واقع روانشناسی انسان‌گرا علیه روانشناسی‌هایی بوجود آمد که توجّهی به قابلیت‌های انسان، برای شکوفا کردن استعدادهای بالقوه خود و رسیدن به سطح بالایی از کمال، نشان نمیدادند.

<sup>۱</sup>. G.Alport

### نظریهٔ آلپورت و مولانا

خوش‌بینی و خوش‌باشی: در کتاب «لذت سالم» دربارهٔ خوش‌بینی آمده: «تمایل به جستجو، بخاطر آوردن و انتظار کسب تجارت لذت‌بخش. این تمایل یکی از اولویتهای فعّالانهٔ فرد است، نه صرفاً نوعی واکنش انفعالی که او را به توجه به جنبه‌های روشن و آفتابی زندگی تشویق کند» (لذت ذهن سالم، اورنشتاین و سویل: ص ۱۸۹). تصویری که آلپورت از طبیعت و ذات انسان بدست میدهد، نیز مثبت و خوش‌آیند است (روانشناسی کمال، شولتس: ص ۲۹). مولانا نیز که شاعر خوش‌بین، شاد و پیام‌آور نشاط و شور است در اکثر غزلیات خود این خوش‌بینی را بتصویر کشیده است:

رقص‌کنان درختها پیش لطافت صبا  
کاس ستان و کام ده، شور‌گزين، نه شوربا  
(غزلیات شمس: ص ۳۰)

مست شوند چشمها از سکرات چشم او  
کان نمک رسید هین، گر تو ملیح و عاشقی

سلطان سلطانان ما از سوی میدان میرسد  
(همان: ص ۱۷۷)

امروز خندانیم و خوش کان بخت خندان میرسد

مولانا همواره این خوش‌باشی را در وصال معشوق میبیند:

وان سیمبرم آمد، وان کان زرم آمد  
یا رب چه سعادتها که زین سفرم آمد  
(همان: ص ۲۲۹)

شمس و قمرم آمد، سمع و بصرم آمد  
از حد چو بشد دردم، در عشق سفر کردم

برای مولانا اهمیت خوش‌باشی و سرور در حدی است که آن را هم‌پایهٔ عبادت و نماز میداند:

وین دردی درد، آبدست آمد  
(همان: ص ۲۴۹)

این عشرت و عیش چون نماز آمد

برای انسان کامل و وارسته هر لحظه از زندگی باید سرشار از امید و خوشی و خوشنودی باشد:

ما صوفیان جان را هر دم دو عید باشد  
(همان: ص ۳۲۰)

سالی دو عید کردن، کار عوام باشد

نیست عاشق و زان ولایت نیست  
(همان: ص ۱۰۴)

هر که را پرغم و ترش دیدی

عروسی بین و ماتم راه‌کان  
(همان: ص ۷۶۱)

اگر تو عاشقی غم را رها کن

و اندر دل دون‌همت اسرار تو چون باشد  
(همان: ص ۲۰۱)

در خانهٔ غم بودن از همت دون باشد

او این خوش‌باشی روحانی را اینگونه بتصویر میکشد:

خور شده، نور شده، جمله آثارم از او

مسجد اقصاست دلم، جنت مأواست دلم

قسمت گل خنده بود، گریه ندارد چه کند؟  
سوسن و گل میشکند در دل هشیارم از او  
خانه شادی است دلم، غصه ندارم چه کنم؟  
هرچه به عالم ترشی، دورم و بیزارم از او  
(همان: ص ۷۸۵)

نمونه‌های دیگر از این خوش‌باشی، یافتن شادی در دل غم است.

به صدف مانم خندم چو مرا درشکنند  
کار خامان بود از فتح و ظفر خندیدن  
(همان: ص ۶۹۹)

در صفحات: (غزلیات شمس: ۲/۴۶۵)، (همان: ۲/۴۹۶، ۴/۴۹۸، ۵/۵۳۸، ۶/۶۴۰، ۷/۶۴۶، ۹/۶۵۶، ۲/۶۷۷، ۱/۶۹۷، ۳/۷۰۹، ۴/۷۵۵، ۱/۸۴۷، ۲/۹۵۹).

امید: انسان کامل از نظر آپورت امیدوار است و همواره امید خود را در شرایط دشوار و پیچیده حفظ میکند (روانشناسی کمال، شولتس: ص ۳۴). مولانا نیز همواره انسان را به امیدواری ترغیب میکند و ناامیدی را جزو صفات ناپسند میداند. او امید اصلی انسان را خداوند و حضرت حق میداند و او را در همه بی‌پناهیها یار و یاور بشر میبیند:

نومید مشو جانا کاومید پدید آمد  
اومید همه جانها از غیب رسید، آمد  
نومید مشو ای جان در ظلمت این زندان  
کان شاه که یوسف را از حبس خرید، آمد  
(همان: ص ۲۲۷)

اومید تو، هر دمی بگوید:  
«دستت گیرم به فضل خود زود»  
(همان: ص ۳۱۲)

غزل زیر نیز به این مفهوم اشاره دارد که ناامیدیها و امید به نور در دل تاریکیها به سراغ ما می‌آیند:

هله نومید نباشی که تو را یار براند  
گرت امروز براند نه که فردات بخواند  
در اگر بر تو ببندد مرو و صبر کن آنجا  
ز پس صبر تو را او به سر صدر نشاند  
(همان: ص ۳۳۳)

مولانا در تک‌تک اجزای طبیعت، نیرو و کشش بسوی بالاتر و برتر شدن را میبیند و دیده‌های بابصیرت را به پند گرفتن از آنها فرامیخواند:

ابرها گـر مینبارد، نقد شد  
از برای زندگی آبی دگر  
(همان: ص ۴۰۷)

او اشاره به فصل بهار میکند که طبیعت هر ساله از نو بیا میخیزد. پس چرا انسان باید ناامید باشد؟  
تخمی که مرده بود، کنون یافت زندگی  
رازی که خاک داشت، کنون گشت آشکار  
(همان: ص ۴۱۲)

نمونه‌های دیگر امید در صفحات: (غزلیات شمس: ۱۳۸۷: ۲/۵۱۲) (همان: ۴/۷۲۳، ۲/۸۲۰، ۴/۹۴/۸۷۸، ۳/۱۰۱۳، ۳/۱۰۱۳).

**پرورش خود:** آپورت و راجرز هر دو از پرورش «خود» و «خویش» بسیار سخن گفته‌اند. آپورت هفت مرحله اصلی برای پرورش خود در نظر میگیرد که شامل خود جسمانی، تشخیص هویت خود، احترام به خود، گسترش خود، تصویر از خود، عینیت بخشیدن خود (خودشناسی)، و تلاش است. آپورت معتقد است آدمی باید «خود» را با فعالیت، گسترش بخشد (نظریه‌های شخصیت، رایکمن: ص ۴۵). مولانا نیز از تحرک و پویایی سخن میگوید و

به پرورش «خویش‌خویشتن» معتقد است. در بیت زیر، «عینِ عیان» به معنی ذاتی است که در کمال عیانی و ظهورست.

برانید، برانید که تا باز نمایند  
بدانید، بدانید که در «عین عیانید»  
بتازید، بتازید که چالاک‌سوارید  
بنازید، بنازید که خوبان جهانید  
(همان: ص ۲۳۱)

گسترش خود در این بیت نیز ملاحظه میشود:

بر روح برافزودی تا بود چنین بودی  
فرّ تو فروزان شد تا باد چنّین بادا  
(همان: ص ۷۸)

هفت آسمان را بردم وز هفت در یا بگذرم  
چون دلبرانه بنگری در جان سرگردان من  
(همان: ص ۱۰۲۲)

انسان کامل مولانا کسی است که مانند «گل» میشکند و پرورش مییابد. «گل چه بود که گل تویی (همان: ص ۱۰۷۱)». از نظر مولانا یکی از ویژگیهای کمال و رسیدن به من کمال‌یافته‌هایی از وابستگی به تأیید دیگری است:

چون گل بشکفت و روی خود دید  
زان پُسس ز قیبول و رد نترسد  
(همان: ص ۲۵۸)

به درون تو ست م‌صری که تویی شکر ستانش  
چه غمت اگر ز بیرون مدد شکر نداری  
(همان: ص ۹۴۹)

نمونه‌های دیگر در صفحات (غزلیات شمس: ۲/۳۵۱)، (همان: ۴/۳۹۸، ۵/۴۱۷، ۱/۴۴۳، ۶/۴۴۴، ۴/۷۵۴، ۶/۸۹۵، ۷/۹۵۵، ۲/۹۹۱، ۵/۹۹۲، ۶/۱۰۲۴).

**راجرز و مولانا:** راجرز در نظام شخصیت به یک انگیزش قائل است. به اعتقاد او در بشر میل ذاتی برای آفرینندگی هست و مهمترین آفریده هر انسان، خود اوست (روانشناسی کمال، شولتس: ص ۴۳). مولانا نیز در این جهان به آفرینش و تغییر مشغول است. معشوق، مدام تغییر چهره دارد، عاشق (انسان کامل) نیز در پی تغییرات معشوق، به آفرینشهای جدید میپردازد.

**روند «بودن» به پیش رفتن:** نخستین نکته‌ای که راجرز در تلقی شخصیت سالم مدّ نظر داشته است، این است که شخصیت سالم روند است، نه حالت بودن؛ و مسیر است، نه مقصد. تحقق خود پیش میرود، هیچگاه پایان نمیپذیرد و وضعیتی ایستا ندارد. مولانا نیز این تحرک و روند دائم را متذکر شده است. انسان کامل نیز به پیش میرود و باز نمی‌ایستد:

هر که چون ماهی نباشد، جوید او پایان آب  
هر که او ماهی بود کی فکرت پایان کند؟  
(غزلیات شمس: ص ۲۶۵)

چون درّه به رقص اندر آیمیم  
خورشید تو را مسخر آیمیم  
(همان: ص ۵۸۰)

مولانا ما را بدقت در طبیعت فرامیخواند که چطور تمام عالم در تکاپو هستند و پیش میروند و از حرکت باز نمی‌ایستند. «تبدیل یکی از رایجترین فرمهای تصویرسازی مولاناست. مولانا در بکارگیری این تشبیه‌های تبدیلی به اندازه‌ای راغب است که میتوان این الگو را از ویژگیهای سبکی او برشمرد» (بررسی تشبیهات در غزلیات شمس



تبریزی، ماحوزی: ص ۶۹).

بیامدیم دگر بر بار سـوی آن عشقی	که دیو گشت ز آسیب او پـری زایی
هم بحر پرگوهر شود هم شوره چون کوثر شود	هم سنگ لعل کان شود هم جسم جمله جان شود
خاک شوم، خاک شوم تا ز تو سرسبز شوم	آب شوم سجده‌کنان تا به بیابان برسم
اندک‌اندک ز کوه سنگ کـشند	نتـوان کـوه را کـشـان کـردن

(همان: ص ۸۸۹)  
(همان: ص ۳۲۴)  
(همان: ص ۵۲۰)  
(همان: ص ۷۶۷)

نمونه‌های دیگر در صفحات (غزلیات شمس: ۳/۴۲۷، ۳/۶۲۰ و ۵/۶۹۰، ۳/۷۱۳، ۴/۸۸۱).

**خود بودن و عدم تظاهر: (مقابله با نقاب):** طبق تحقیقات راجرز، افرادی که به تحقق خود می‌پردازند، براستی خودشان هستند. خود را پشت نقابها و صورتکها پنهان نمی‌سازند و به آنچه نیستند تظاهر نمی‌کنند. به اعتقاد راجرز کسانی که به تحقق خود می‌پردازند، با آداب و اصولی که دیگران وضع کرده‌اند زندگی نمی‌کنند (نظریه‌های شخصیت، رایکمن: ص ۱۸۷). مولانا بر این باور است انسانها دقیقاً آن نیستند که مینمایانند. او این صورتک‌زدایی و خود بودن را بسیار توصیه کرده است:

پوست رها کن چو مار، سرتو برآور ز یار مغز نداری مگر؟ تا کی از این پوست پوست؟

(غزلیات شمس: ص ۱۴۸)

مولانا میگوید هرگاه رنگها و نقشها را از خود دور کردیم تنها آن زمان است که به کمال میرسیم:  
خواهی که مرا بینی، ای بسته نقش تن؟ جان را نتوان دیدن، من جان خرابتم  
(همان: ص ۵۲۲)

مولانا یک‌رنگی را در وحدت میداند:

ساقیا عربده کردیم که در جنگ شویم می گلرنگ بده، تا همه یک‌رنگ شویم  
(همان: ص ۶۲۲)

بشکن طلسم صورت، بگشای چشم سیرت تا شرق و غرب بینی سلطان من گرفته  
(همان: ص ۸۷۴)

نمونه‌های دیگر در صفحات: (غزلیات شمس: ۳/ ۳۰۲) (همان، ۳/۴۵۷، ۲/۴۹۳، ۳/ ۵۲۸، ۲/۷۴۶، ۲/۸۲۲، ۴/ ۲۲، ۳۷۴۸/۷۸۰، ۲/۸۹۰، ۳/۸۹۶، ۵/۹۴۶، ۹۶۶، ۴/۹۷۲، ۵/۱۰۱۰).

**فروم و مولانا:** فروم همواره تصویر روشنی از شخصیت سالم بدست داده است. او عشق میورزد، آفریننده است و جهان اطراف و خود را بطور عینی ادراک میکند (هنر عشق ورزیدن، رایکمن: ص ۷۱).

**عشق:** فروم در کتاب «هنر عشق ورزیدن» بطور مفصل در مورد عشق و شرایط آن سخن گفته است. عشق نیروی فعال بشر است. نیرویی که موانع بین انسانها را میشکند، آدمیان را به یکدیگر پیوند میدهد و در عین وحدت، فردیت انسان را بجای خود باقی میگذارد. عشق مورد نظر فروم، فعال بودن است، نه فعل پذیر (هنر عشق ورزیدن، رایکمن: ص ۳۳). مولانا در بیان عشق و حالات آن، آنقدر توصیفات و تعابیر گوناگون دارد، که شرح و بسط آن، مجال وسیع میطلبد. همین قدر میتوان گفت که او گفته است:

عشق غریب است و زبانش غریب هم‌چو غریب عربی در عجم

(غزلیات شمس: ص ۶۵۸)

عشق، محور تمام غزلها و مبحث اصلی مولاناست. «این عشق، عشق الهی، پاک، سرشار، پرخروش و شگفت‌انگیز است. عشقی اینچنین که دستمایه عرفان اوست، در وجود «شمس تبریزی» متجلی می‌شود. همان پیر روشن‌دلی که آفتاب دیوارش خرمن مستعد روح مولانا را به آتش کشید و هرچه جز معشوق را سوزاند» (ذره و خورشید، صبور: ص ۳۹۳). فروم انسانی را که از نظر روانی سالم است، کسی میداند که با عشق زندگی میکند و پیوندش با جهان از راه عشق است (جامعه سالم، فروم: ص ۲۳۶). سخن گفتن از «عشق» در غزلیات شمس، کاری بس دشوار است:

زهی عشق، زهی عشق که ماراست، خدایا چه نغزست و چه خوبست و چه زیباست خدایا

چه گرمیم چه گرمیم ازین عشق چو خورشید چه پنهان و چه پنهان و چه پیدااست خدایا

(غزلیات شمس: ص ۵۱)

نه که هرچه در جهان است نه که عشق جان آنست جز عشق هرچه بینی همه جاودان نماند

(همان: ص ۲۸۱)

در نظر مولانا کیمیا، عطای مبدل حق و نظر مرد کامل است که ماهیت مردمان را دگرگون میکند.

کیمیای کیمیا ساز است عشق خاک را گنج معانی میکند

گاه درها میگشاید بر فلک گه خرد را نردبانی میکند

(همان: ص ۳۰۶)

مولانا میگوید این عشق است که مشوق و عامل اصلی برانگیختگی آدمی میشود:

عشق گوید: «راست می‌گویی، ولی از خود مبین من چو بادم، تو چو آتش، من تو را انگیختم»

(همان: ص ۵۹۵)

عشق درمان بیماریهای نفس و آرزو و غرور و حسد و خشم است که در نماد اژدها تجلی مییابد:

گر اژدهاست بر ره، عشق است چون زمرّد از برق این زمرّد، هین، دفع اژدها کن

(همان: ص ۷۴۵)

مستی او از باده عشق است که او را به درون ناآگاه رهسپار میکند:

این هستی و این مستی و این جنبش مستان زان باده میدان کز دل انگور برآمد

(همان: ص ۲۷۵)

مولانا با حضور شمس به کوی دیوانگی روی کرد و مجنون لیلای خویش گشت:

جان را تو پیدا کرده‌ای مجنون و شیدا کرده‌ای گه عاشق کنج خلا، گه عاشق رو و ریا

(همان: ص ۶۰)

«او که درد هجران و اشتیاق را چنانکه هیچکس دیگر نیاموخته، وصف کرده است، سرانجام پس از آنکه شمس‌الدین برای همیشه او را ترک گفت، آموخت که معشوق نمیتواند از او جدا باشد» (شکوه شمس، شیمیل: ص ۴۷۹).

- ای عقل باش حیران، نی وصل جو نه هجران / چون وصل گوش داری ز آن کس که نیست غایب؟! (غزلیات شمس: ص ۱۶۰).
- هزار حمد و ثنا مر خدای عالم را / که دنگ عشقم و از ننگ خویشتن فردم (همان: ص ۶۴۹)
- عشق بی‌چون بین که جان را چون قحح پر میکند / روی ساقی بین که خندان از بقا مست آورست (همان: ص ۱۸۷)
- نمونه‌های دیگر: (غزلیات شمس: ۱/۸۵، ۳/۲۸۱، ۶/۳۰۱، ۸/۳۰۵، ۸/۳۱۴، ۹/۳۴۱، ۴/۳۶۸، ۷/۵۶۵، ۵/۵۳۹، ۴/۵۰۴، ۲/۴۷۵، ۳/۴۴۵، ۹/۶۱۹، ۹/۶۷۷، ۱/۶۷۹، ۳/۷۳۳، ۵/۷۵۶، ۸/۸۶۵، ۳/۹۴۹، ۹/۹۶۳، ۲/۹۸۷، ۲/۱۰۳۸، ۱/۹۹۸، ۲/۹۱۴، ۳/۹۱۵، ۵/۸۸۰، ۶/۸۷۵، ۹/۸۷۴).
- شناخت خود:** فروم معتقد است که «در حین عشق ورزیدن و نثار کردن خود، در حین نفوذ در شخص دیگر، خود را مییابیم، خود را کشف میکنیم پس «خودت را بشناس» سرچشمه همه علوم روانشناسی است» (هنر عشق ورزیدن، فروم: ص ۴۲). مولانا در مسئله شناخت انسان و درون خود، بوفور سخن گفته است. پیش از این نیز در بحث پرورش خود نمونه‌های فراوان آورده شد.
- به مقام خاک بودی، سفر نهان نمودی / چو به آدمی رسیدی، هله تا به این نپایی (غزلیات شمس: ص ۹۸۹)
- تو هنوز نا پدید، ز جمال خو چه دیدی؟ / سحری چو آفتابی ز درون خود برآیی (همان: ص ۹۹۲)
- جنبش هر ذره به اصل خود است / هرچه بود میل کسی آن شود (همان: ص ۳۷۸)
- نمونه‌های دیگر در (غزلیات شمس: ۲/۲۵۸، ۶/۹۹۱، ۹/۷۵۴، ۱/۸۹۵).
- نوع دوستی و ریشه داشتن:** فروم بهترین راه برای گذر از تنهایی و بی‌ریشگی را ایجاد حس برادری به هم‌نوع میداند. احساس ارتباط و عشق و توجه و مشارکت در جامعه و حس هم‌بستگی با دیگران و ارتباط و وابستگی به جهان، فرد را کامل میکند. «مشارکت و سهیم شدن کامل با کل جهان، شرط سلامت روان است» (روانشناسی کمال، شولتس: ص ۶۸). مولانا نیز از همراهی و نوع دوستی و ارتباط با هم‌نوعان سخن میگوید:
- ز همراهان جدایی مصلحت نیست / سفر بی روشنائی مصلحت نیست (غزلیات شمس: ص ۱۰۴)
- مولانا خودپرستی را نکوهیده میداند و خودبینی و خودخواهی را متضاد کمال و رشد و ناپسندیده می‌شمارد:
- خود پرستی نامبارک حالتی است / کاندرا او ایمان ما انکار ماست (همان: ص ۱۲۵)
- نمونه‌های دیگر در (غزلیات شمس: ۱/۵۶۹ و ۲/۷۸۰).
- خوش‌بینی و نویدبخشی:** موضع فروم در برابر شخصیت سالم و کامل شدن، نویدبخش است و تلاش بشر را امیدوارانه و مهم میداند و مولانا نیز همواره پیام‌آور شادی و خوش‌بینی و بشارت‌دهنده فردای بهتر است:

ای خفته به یاد یار برخیز / می‌آید یار غار غار برخیز  
(غزلیات شمس: ص ۴۲۴)

نمونه‌های دیگر در (غزلیات شمس: ۴/۴۲۷ و ۹/۴۳۷).

**مزلو و مولانا:** مزلو خصوصیات فراوان برای انسان خواستار تحقق خود برشمرده است. در ادامه این موارد را نام برده و به نمونه‌های این تفکر در غزل مولانا اشاره می‌شود.

**تجربه‌های عارفانه یا تجربه‌های اوج:** مزلو می‌گوید خواستاران تحقق خود، گاه در خود وجد و سرور و حیرتی عمیق، نظیر تجربه‌های ژرف دینی تجربه می‌کنند و شخص احساس قدرت و اعتمادبه‌نفس و قاطعیتی می‌کند که گویی چیزی نیست که نتواند انجام دهد و یا بدان تبدیل شود (روانشناسی شخصیت سالم، مزلو: ص ۱۰۹). مولانا خود از این تجربه‌های اوج و عرفانی فراوان داشته است:

خیز، که امروز جهان آن ماست / جان و جهان، ساقی و مهمان ماست  
رستم دستان و هزاران چو تو / بنده و بازیچه دستان ماست  
(غزلیات شمس: ص ۱۶۰)

گر جان عاشق دم زند آتش در این عالم زند / وین عالم بی‌اصل را چون ذره‌ها برهم زند  
دودی برآید از فلک، نی خلق ماند نی ملک / زان دود ناگه آتش بر گنبد اعظم زند  
(همان: ص ۱۷۵)

گر پا نبود عاشق با پر آزل پرد / وین عالم بی‌اصل را چون ذره‌ها برهم زند  
(همان: ص ۲۱۱)

ماییم و شور و مستی، مستی و بت پرستی / زین سان که ما شدستیم از ما دگر چه آید  
(همان: ص ۳۱۷)

نمونه‌های دیگر: (غزلیات شمس: ۳/۵۳۱)، (همان، ۵/۵۲۴، ۳/۴۸۹، ۶/۴۸۳، ۸/۴۷۷، ۳/۴۰۳، ۲/۳۲۷، ۷/۲۹۷، ۸/۲۶۶، ۹/۱۷۸، ۷/۷۸۰، ۴/۶۰۶، ۸/۵۹۵، ۹/۵۴۰، ۲/۸۴۱، ۳/۸۴۴، ۵/۹۱۲، ۲/۹۷۶).

**تازگی مداوم تجربه‌های زندگی:** خواستاران تحقق خود، تجربه‌های خاص را، بدون توجه به اینکه تکرار شده باشند یا نه، با احساس وجد و احترام و شگفتی می‌ستایند. «اصل بیقراری هستی و پویائی کائنات و با به اصطلاح قدما «تبدل امثال» است که سابقه آن در فلسفه هراکلیت - یونان قدیم - دیده می‌شود و مولانا بهترین مفسر این اصل یعنی بیقراری کائنات است» (شغیعی کدکنی، ۱۳۸۷: ۵۱). مولانا نیز زندگی را در تازگی و جریان رونده و در حرکت خود، با ارزش می‌بیند:

نوبت کهنه فروشان درگذشت / نو فروشانیم و این بازار ماست  
(غزلیات شمس: ص ۱۲۵)

مانند طفلی در شکم من پرورش دارم ز خون / یک بار زاید آدمی، من بارها زاییده‌ام  
(همان: ص ۴۸۴)

مولانا تغییرات لحظه‌به‌لحظه هستی را در غزلیات خود بگونه‌ای ملموس بیان کرده است که مایه شگفتی است.

آه چه بی‌رنگ و نشان که منم / کوی بی‌بینم مرا چنان که منم  
گسفتی اسرار در میان آور / کو میان اندر این میان که منم  
(غزلیات شمس: ص ۱۰۱۱)

نمونه‌های دیگر در (غزلیات شمس: ۳/۴۵۵، ۴/۴۵۰، ۶/۳۵۷، ۷/۲۱۰، ۳/۴۸۵، ۱/۶۷۷، ۷/۸۱۶، ۳/۸۲۴، ۷/۸۴۰، ۹/۹۲۷).

تنش: مزلو معتقد است افراد سالم خواستار متحقق ساختن استعدادهای بالقوه خود و شناختن دنیای پیرامونشان هستند. برای انسانی کامل شدن باید تمام استعدادهای بالقوه را به بالفعل تبدیل کنند (روانشناسی شخصیت سالم، مزلو: ص ۲۵۹). مولانا در اشعارش به این تکاپو حرکت اشاره دارد و انسان کمال‌یافته را انسانی میدانند که در فعالیت و جنبش و تحرک است. نمود آن، بیقراری اوست:

جمله بیقراریت از طلب قرار توست  
طالب بی‌قرار شو تا که قرار آیدت  
(غزلیات شمس: ص ۹۸)

چو پا داری بی‌رو دست‌بی‌جنبان  
تو را بی‌دست و پای مصالحت نیست  
(همان: ص ۱۰۴)

تأکید مولانا بر افزایش تنش و خطر کردن است. او مخالف سرسخت‌تنلی و کاهلی است:

وگر درهای راحت بر تو بستند  
بیا از راه بام و نردبان شو  
(غزلیات شمس: ص ۸۰۴)

تأکید بر تجربه درد، قمار، و بیقراری رکن اندیشه مولاناست. نمونه‌های دیگر: (غزلیات شمس: ۲/۳۷۲، ۴/۳۷۵، ۶/۵۲۰، ۲/۴۹۲، ۹/۴۲۴، ۳/۷۸۰، ۱/۶۵۶، ۱/۶۲۰، ۵/۸۲۵، ۳/۸۴۱، ۷/۸۶۸).

**یونگ و مولانا:** یونگ بیش از هر نظریه‌پرداز دیگر بر «ناهشیاری» تأکید داشت. «به اعتقاد یونگ، بیشتر بدبختی و یأس بشر و احساس پوچی و بی‌هدفی و بی‌معنایی، از نداشتن ارتباط با بنیادهای ناهشیار شخصیت است» (روانشناسی کمال، شولتس: ص ۱۲۹).

**ناخودآگاه:** یونگ معتقد است برای فردیت یافتن و شخصیت سالم داشتن، باید رفتارها و ارزشها و اندیشه‌هایی را که راهنمای اولیه زندگی‌مان بوده‌اند رها کنیم و به ناهشیار خود برسیم. باید ندای ناهشیار را به آگاهی خویش درآوریم و به آنچه می‌گوید عمل کنیم. ناهشیار است که خود راستینمان را بر ما آشکار می‌سازد (انسان در جستجوی هویت خود، یونگ: ص ۱۷۸). مولانا به فراوانی از ناهشیاری سخن گفته است. در این ناهشیاری نوعی حیرت و سرگستگی و شگفتی بی‌کران بچشم می‌خورد و نشان‌دهنده حیرت ناشی از معرفت است:

ماییم مسست و سرگران، فارغ ز کار دیگران  
عالم اگر بر هم رود، عشق تو را بادا بقا!  
(غزلیات شمس: ص ۷)

هر غزل کان بی من آید خوش بود  
کاین نوا بی فر ز چنگ و تار ماسست  
(همان: ص ۱۲۵)

مولانا مانند یونگ بر این اعتقاد است که حواس ظاهر راه‌گشای کشف شهود باطنی نیست. عرفا و انسانهای کمال‌یافته در بی‌خویشی به حقیقت رسیدند:

عارفان از خویش، بی‌خویش آمدند  
زاهدان در کار هشیار آمدند  
(همان: ص ۳۰۲)

مولانا می‌گوید اگر رگی از من هشیار است آن را پاره کن و جانم را حتی بگیر.

- اندر تن من گر رگی هشیار یایی بر درش / چون شیرگیر حق نشد، او را درین ره سگ شمر  
(همان: ص ۳۸۰)
- ای هوش ما از خود برو، وی گوش ما مژده شنو / وی عقل ما سرمست شو، وی چشم ما دولت ببین  
(همان: ص ۶۶۸)
- آویختم اندیشه راه، کاندیشه هشیاری کند / ز اندیشه بیزاری کنم ز اندیشه‌ها پژمرده‌ام  
(همان: ص ۱۰۷۱)
- در اندیشه مولانا ناخودآگاه یا به تعبیر خود او بی‌خویشی، چنان جایگاهی دارد که از آن بعنوان دین و آیین خویش نام میبرد. نمونه‌های دیگر در (غزلیات شمس: ۳۴/۲، ۲/۱۲۸، ۴/۲۷۰، ۵/۲۹۱، ۷/۳۱۷، ۸/۴۱، ۸/۵۲۹، ۵/۵۳۹، ۳/۵۴۵، ۴/۵۵۶، ۲/۵۷۵، ۲/۷۲۲، ۱/۷۴۸، ۱/۷۸۳، ۹/۸۴۲، ۴/۹۱۶، ۲/۹۴۶، ۹/۹۸۸).
- ضد عقل بودن و دیوانگی:** یونگ، عقل‌گرایی صرف را محکوم می‌کند. او اعتقاد دارد تنها بر طبق اصول عقلی زندگی کردن، ما را از انسان کامل شدن باز میدارد. روح، اصل هدایت زندگی است و در راستای دستیابی به قله‌های درخشان «ابر انسان» تلاش می‌کند» (انسان در جستجوی هویت خود، یونگ: ص ۲۵). یونگ را از این جهت میتوان هم‌فکر و هم‌عقیده مولانا دانست. مولانا با روبرو شدن با شمس دگرگون شد و از مقام یک عالم واعظ به تولدی دوباره رسید و دوران شکوفایی، آفرینش و خلاقیت او آغاز شد:
- زاده اولم ——— شد، زاده عشقم این نفس / من ز خودم زیادتم زانک دوبار زاده‌ام  
(غزلیات شمس: ص ۵۰۴)
- از این به بعد است که مولانا از جنون، عشق، دیوانگی میسراید و عقل را نکوهش می‌کند:
- غره مشو با عقل خود، بس اوستاد معتمد / کوستون عالم بود نالانتر از حنانه شد  
(همان: ص ۱۷۴)
- مولانا استدلال عقل‌گرایانه ابلیس را، باعث طرد شدن او از درگاه الهی میداند؛ زیرا استدلال کرد و مست شراب الهی نبود:
- ابلیس اگـــــر ز شراب خدای مست بُدی / ز صد گنه نشدی هیچ طاعتش مردود  
(همان: ص ۳۴۵)
- در عشق تو از عـــــاقله عقل برستیم / جز حالت شوریده دیوانه ندانیم  
(همان: ص ۵۴۵)
- باز سر ماه شد، نو بت دیوانگی است / آه کـــــه سودی نکرد دانش بسیار من  
(همان: ص ۲۰۶)
- نمونه‌های دیگر: (غزلیات شمس: ۲/۲۶۸، ۳/۳۳۵، ۵/۲۹۵، ۷/۲۷۰، ۷/۳۷۳، ۸/۴۰۴، ۸/۴۵۱، ۳/۴۶۰، ۶/۴۹۰، ۶/۴۸۴، ۷/۶۱۷، ۸/۶۳۳، ۳/۷۱۹، ۲/۷۵۵، ۴/۷۹۲، ۶/۹۰۱، ۴/۸۴۴، ۷/۱۰۴۹).
- از بین بردن هدفهای مادی دوره جوانی (نفی نفس): از دیگر جنبه‌های انسان کامل شدن، فدا کردن هدفهای مادی دوران جوانی است. «هدفها و کنشهای نیمه نخست زندگی برای نیمه دوم آن بی‌معناست» (روانشناسی کمال، شولتس: ص ۱۴۲). مولانا نیز بر این اعتقاد است که نفس زیاده‌خواه و سرکش را باید رام کرد، تا به شناخت و معرفت رسید:

این تن اگر کم تنّدی راه دلم کم زندی  
راه شدی، تا نبدی این همه گفتار مرا  
(غزلیات شمس: ص ۲۲)

مولانا در خار وجود آتش میزند. از تن‌پروری و پرورش بیهوده جسم انسان کامل را برحذر میدارد:

آمدم کز سر بگیرم خدمت گلزار او  
آمدم کاتش بیارم در زخم در خار خود  
(همان: ص ۲۷۱)

از چیزیِ خود بگذر ای چیز به نا چیز  
کاین چیز نه پرده است؟ نه ما پرده‌درانیم؟  
(همان: ص ۵۴۶)

دل خود را از تعلّقات محفوظ بدار:

مُسَلِّم کن دل از هستی، مُسَلِّم  
امید نامُسلِّم را رها کن  
(همان: ص ۷۰۹)

نمونه‌های دیگر: (غزلیات شمس: ۴/۲۳۰، ۵/۲۵۸، ۸/۳۰۷، ۹/۳۱۵، ۲/۳۲۱، ۱/۳۵۸، ۲/۴۷۰، ۴/۵۰۸، ۳/۵۴۸، ۵/۶۳۳، ۳/۷۳۰، ۷/۷۵۴، ۲/۷۶۰، ۵/۸۶۳، ۹/۸۷۲، ۲/۸۹۴، ۲/۸۹۶، ۵/۹۱۶، ۱/۹۴۷، ۳/۱۰۲۴، ۷/۱۰۴، ۲/۹۳۷، ۹/۹۸۷، ۳/۱۰۵۴).

پذیرش و شکیبایی: یونگ بر این باور بود که اشخاص سالم، از پذیرش و صبر و شکیبایی بیشتری نسبت به بقیه افراد برخوردار هستند. لذا در برابر مسائل تحمل بیشتری دارند (انسان در جستجوی هویت خود، یونگ: ص ۸۳). مولانا نیز شکیبایی را کلید گشایش میداند:

ای دل! فرو رو در غمش کالصَّبَر مفتاح الفَرَج  
تا رو نما ید مرهمش، کالصَّبَر مفتاح الفَرَج  
(غزلیات شمس: ص ۱۷۰)

در اگر بر تو ببندد، مرو و صبر کن آنجا  
ز پس صبر، تو را او به سر صدر نشاند  
(همان: ص ۲۷۷)

دل‌داده آن باشد که او در صبر باشد سخت‌رو  
نی چون تو گوشه گشته‌ای، در گوشه‌ای افتاده‌ای  
(همان: ص ۸۹۲)

تا صبح وصال در رسیدن  
در کش شب تیره را در آغوش  
(همان: ص ۴۹۸)

کهن‌الگوی نقاب، در واقع آن چیزی که شخص و دیگران فکر میکنند، هست» (انسان و سمبل‌هایش، یونگ: ص ۲۷۹). یونگ برای نقاب همچون سایر کهن‌الگوها هم نقش مثبت قائل است هم نقش منفی. او معتقد است انسانها برای سازگاری با نقش‌های خود و بهتر عمل کردن به آنها نقاب بر چهره میزنند زیرا جامعه از مردم توقع دارد که در زندگی نقشی ایفا کنند و معمولاً این هدف عادی اعمال ما خلاف هدف اصیل فرآیند فردیت - کسب حیثیت شخصی است. مولانا به عدم تظاهر اشاره‌های فراوان دارد و بر این باور است که باید نقابی را که دیگر اجازه نمایان شدن آنچه در ژرف و زیر اوست، از سر درآورد و از بین برد:

آخر برون آ زین صور، چادر برون افکن ز سر  
تا چند در رنگ بشو در گله‌بانی میروی  
(غزلیات شمس: ص ۱۱۷۸)

مولانا به برکندن ظواهر و نقابها، چه آن دسته از نقابهایی که فرد در ابتدا آگاهانه برای سازگاری با نقش‌های اجتماعی خود برمیگزیند و چه آن دسته از نقابهایی که متوجّه وجود آنها نشده و دیگران به آنها گوشزد میکنند،

تأکید دارد:

من همگی چو شیشه‌ام، شیشه گریست پیش‌هام  
 آه که شیشه دلم از حجری چه میشود  
 (همان: ص ۳۶۳)

دریــــن رنگــــی، دلا، تــــا تــــو، بلنــــگی  
 نیایی در «چنان» تا تو چینی  
 (همان: ص ۱۱۷۸)

پوست رها کن چو مار، سر تو برآور ز یار  
 مغز نداری مگر، تا کی از این پوست، پوست  
 (همان: ص ۳۱۵)

**فرانکل و مولانا:** اصلیتین مبحثی که فرانکل مطرح کرده است لوگوتراپی یا معنادرمانی است که پیش از این نیز درباره‌اش صحبت شد. به این معنا که در لوگوتراپی، توجه به آینده، وظیفه و مسئولیت و معنی و هدف در زندگی است. درواقع لوگوتراپی بر معنی هستی انسان و جستجوی او برای رسیدن به این معنی تأکید دارد (انسان در جستجوی معنی، فرانکل: ص ۱۴۳).

**معناخواهی:** فرانکل وجود معنا در زندگی را، راهگشای انسان خواستار کمال و تکامل میدانند. مولانا نیز بر یافتن معنای حقیقی زندگی و ازبین رفتن صور ظاهری تأکید دارد:

گر آتش دل بر زند، بر مؤمن و کافر زند  
 صورت همه پیران شود گر مرغ معنی پر زند  
 عالم همه ویران شود، جان غرقه طوفان شود  
 آن گوهری کاو آب شد آن آب بر گوهر زند  
 (غزلیات شمس: ص ۱۸۲)

زین دو هزاران من و ما ای عجب! من چه منم!  
 گوش بنه عربده را، دست منه بر دهنم  
 (همان: ص ۵۰۰)

باده بنوش، مات شو، جمله تن حیات شو  
 باده بنوش، مات شو، جمله تن حیات شو  
 باده عام از برون، باده عام از درون  
 بوی دهان بیان کند، تو به زبان بیان مکن  
 (همان: ص ۶۸۳)

نمونه صفحات: (غزلیات شمس: ۵/۵۶۲، ۶/۶۰۸، ۳/۶۹۸، ۳/۷۴۱، ۲/۱۰۳۲، ۵/۱۰۴۴).

**تلاش کردن و سختی کشیدن:** به اعتقاد فرانکل در هر موقعیتی حتی به هنگام زجر و مرگ هم میتوان معنایی برای زندگی یافت. او میگوید افراد سالم و خواستار به کمال رسیدن همواره در تلاش هستند به هدفهایی در زندگی برسند که زندگیشان را معنادار کند. آنها مدام در تکاپو هستند تا به زندگیشان هیجان و شور و شوق ببخشند (انسان در جستجوی معنی، فرانکل: ص ۳۴۱). مولانا نیز تلاش و حرکت را برای انسان کامل ضروری میدانند و بر این اعتقاد است که تا حرکت نکنیم هیچگاه به نتیجه نمیرسیم.

بسوز ای دل که تا خامی نیاید بوی دل از تو  
 کجا دیدی که بی آتش کسی را بوی عود آمد؟  
 (غزلیات شمس: ص ۲۰۳)

مولانا تنبلی و کاهلی را در رسیدن به تعالی روح نکوهش میکند:

خیز، کلاه کج بِنه وز همه دامها بچه  
 بر رخ روح بوسه ده، زلف نشاط شانه کن  
 (همان: ص ۶۷۷)

میباش چو مستسقی، کاو را نبود سیری  
 هرچند شوی عالی، تو چه بد به اعلا کن  
 (همان: ص ۶۹۸)



شیمیل هم راه رسیدن به هدف عالی را جد و جهد بیان میکند و به نقل از مولانا میگوید هر اندازه آدمی برای رسیدن به هدف عالی خود در اجرای دستورهای خداوند بکوشد و بیشتر جهد کند، خداوند از او بیشتر حمایت میکند» (شکوه شمس، شیمیل: ص ۸۰۵). نمونه‌های دیگر: (غزلیات شمس: ۳/۳۴۱، ۴/۳۵۸، ۷/۳۹۸، ۸/۴۷۰، ۹/۵۰۱، ۶/۵۲۰، ۵/۶۰۲، ۸/۸۱۳، ۶/۸۶۸، ۵/۷۸۰، ۸/۶۲۰، ۹/۶۹۰، ۲/۸۹۷، ۴/۹۹۲).

**دریافت و ایثار عشق:** ویژگی دیگر انسانهای از خود فرارونده، توانایی ایثار و دریافت عشق است. عشق هدف نهایی انسان کامل است. با ایثار عشق به دیگری میتوانیم خصائل نیک او و خودمان را ارتقا دهیم. مولانا مفهوم دریافت و ایثار عشق را مکرر بیان کرده است:

مرا بجز نظر تو نبود و نیست هنر  
عنايتت چو نباشد هنر چه سود کند؟  
(همان: ص ۳۴۹)

مولانا این دریافت و ایثار عشق را محدود به معشوق نمیداند:

هرگز ندانم را ندن مستی که افتد بر درم  
در خانه گر می باشدم، پیشش نهم، با وی خورم  
(همان: ص ۴۹۰)

یک شب آمد به و ثاق من و آموخت مرا  
جان هر صبح و سحر همچو سحر خندیدن  
(همان: ص ۷۳۳)

اگر عالم همه پرچار باشد  
دل عاشق همه گلزار باشد  
(همان: ص ۲۷۹)

نقل هر مجلس شدست این عشق ما و حسن تو  
شهره شهری شده ما کو چنین بد شد چنان  
(همان: ص ۸۲۷)

**آزادی:** به اعتقاد فرانکل، اشخاص سالم، در انتخاب عملشان آزاد هستند (انسان در جستجوی معنی، فرانکل: ص ۱۰۶). مولانا نیز آزادی و آزادی را میستاید و درباره زندانهای مختلف سخن میگوید. زندان عقل، زبان، تن، جهان، نام، عقل و راههایی که عشق برای رهایی از آنها به سالک یاری میرساند:

دگر بار، دگر بار ز زنجیر بچستم  
از این بند و از این دام ز بون گیر بچستم  
(غزلیات شمس: ص ۵۳۷)

آه زندانی این دام بسی بشنودیم  
حال مرغی که برسته‌ست از این دام بگو  
(همان: ص ۸۲۰)

ای طوطی جان، پر زن، بر خرمن شکر زن  
بر عمر موفر زن، کز بند قفس رستی  
(همان: ص ۹۲۸)

نمونه‌های دیگر در (غزلیات شمس: ۴/۶۲۴، ۲/۶۰۸، ۳/۶۹۸، ۶/۷۴۱، ۴/۱۰۳۲، ۶/۱۰۴۴).

### پرلز و مولانا

**تأکید بر حال:** انسان کامل مدتنظر پرلز در لحظه جاری و در زمان حاضر زندگی میکند. «باید آرزوها و جوششهایمان را (در همه جنبه‌های زندگی) و در این مکان و زمان، یعنی در حال بپذیریم» (روانشناسی کمال، شولتس: ص ۱۸۲). مولانا نیز در مکتب عرفان، صوفی را «ابن الوقت» میخواند:

دی رفت و پریر نقد بستان  
کان نقده خوش عیار آمد  
(غزلیات شمس: ص ۲۶۰)

بده یک جام ای پیر خرابات مگو «فردا» که فی التأخیر آفات  
(همان: ص ۹۹)  
«وقت» در اصطلاح صوفیه «به معنای حالتی عرفانی و کشف و شهود است» (فرهنگ اصطلاحات عرفانی، سجّادی:  
ذیل واژه وقت).

وقت خوش، وقت خوش، حلوابی و شگرکش جمشید تو را چاکر، خورشید تو را مفرش  
(غزلیات شمس: ص ۴۳۸)

امروز چنانم که خر از بار ندانم امروز چنانم که گل از خار ندانم  
امروز مرا یار بدان حال ز سر بُرد با یار چنانم که خود از یار ندانم  
(همان: ص ۵۴۹)

دفعم جویی فردا گویی پیش از فردا بنشین بنشین  
(همان: ص ۷۵۰)

و (چنان مستم چنان مستم من امروز (همان: ص ۱۲۸) امروز خندان آمدی مفتاح زندان آمدی (همان: ص ۷۹۳)  
امروز ای شمع آن کنم بر نور تو جولان کنم (همان: ص ۳۴) امروز دیدم یار را آن رونق هرکار را (همان: ص ۱۵)  
(آن مایی ای مولا اگر امروز اگر فردا (همان: ص ۹۴). نمونه‌های دیگر: (غزلیات شمس: ۳/۳۰۷، ۴/۵۲۵، ۶/۵۳۷، ۸/۵۸۸، ۹/۷۵۳).

**استفاده از همه استعدادها بالقوه:** افراد سالم در دیدگاه پرلز، هیچ‌یک از استعدادهایشان را بی‌استفاده  
نمی‌گذارند و همه آنها را بکار می‌گیرند. کاملاً خودشانند و کارایی دارند. انسان کامل مولانا، عاشقی است که در راه  
عشق همه توانایی خودش را بکار می‌گیرد:

ای عاشقان، ای عاشقان من خاک را گوهر کنم ای مطربان، ای مطربان دفا شما پر زر کنم  
من غصّه را شادی کنم گمراه را هادی کنم من گرگ را یوسف کنم، من زهر را شکر کنم  
(همان: ص ۴۹۴)

ز هر ذره بیاموزید پیش نور برجستن ز پروانه بیاموزید آن مردانگی کردن  
(همان: ص ۶۹۰)

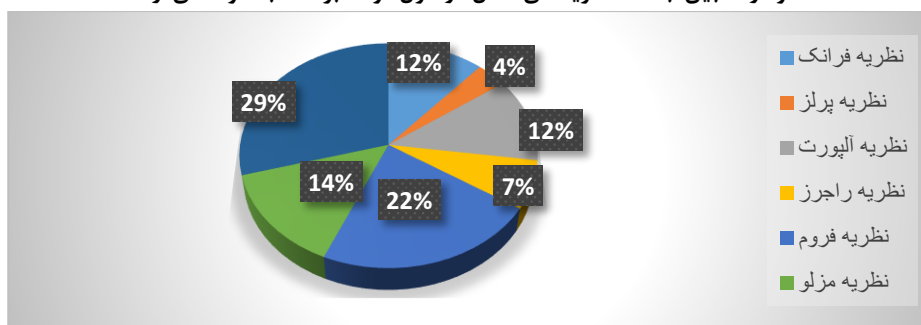
پرلز بر پرورش خود و آگاهی از خود تأکید کرده است که به تکرار آن نمی‌پردازیم.

### نتیجه‌گیری

روح متعالی انسان تشنه کمال‌جویی است؛ پس برای نیل به این هدف، مدام در سیر آفاق و انفس بسر میبرد و  
همواره در جستجوی تکامل خویشتن است. این پژوهش به بررسی انسان کامل در غزلیات شمس مولانا جلال‌الدین  
بلخی با توجه به نظریه کمال در علم روانشناسی پرداخت و با توجه به عناصر برجسته نظریه‌های انسان‌گرایان در  
روانشناسی به این نتیجه رسید که تعریف انسان کامل از نظر مولانا قابل مقایسه با تعریف روانشناسان نوین از  
انسان کامل است و بسیاری از عرصه‌های تجربه عرفانی کمال، شباهتهایی برجسته با نظریات نوین روان‌شناسی  
کمال درباره انسان دارد. آمار نشان می‌دهد اکثر نظریه‌های نوین روانشناسی در باب انسان‌گرایی و کمال، در  
تفکرات و آراء مولانا وجود داشته است. در یک نگاه کلی به دو نگرش مواردی شبیه هم دیده میشود که از آن

جمله این مفهوم است که هر دو هدف خود را پیشرفت و تعالی انسان معرفی میکنند. در روند رسیدن به کمال اگرچه وجوه تشابه بسیاری در دیدگاه‌های همه روانشناسان نامبرده و مولانا دیده میشود، مانند تحمل سختیها و گذر از بحرانها، توجه به نیازها و مشکلات دیگران، هم‌افزایی و بسیاری موفقه‌های دیگر اما از میان این نظریه‌پردازان، نظریات یونگ (۲۹٪) و فروم (۲۲٪) بیشترین شباهت و نظریات پرلز (۴٪) و راجرز (۷٪) کمترین نزدیکی را به عناصر و ویژگیهای «وصال به کمال» در غزلیات مولانا داراست. فروم و مولانا تأکید فراوانی بر «هنر عشق ورزیدن»، «نوع‌دوستی» و «خوش‌بینی و شادی» دارند. و در طرف دیگر توجه به «ناهمیشیاری و بیخودی»، «ضدعقل بودن»، اهمیت «برداشتن نقابها و صورتکها» از اشتراکات فکری، مولانا و یونگ شمرده میشود.

«نمودار تطبیق بسامد نظریه‌های کمال در غزل مولانا بر حسب نمونه‌های ارائه‌شده»



در مجموع میتوان گفت مولانا برای انسان دو وجه خاکی و افلاکی در نظر گرفته است و آفرینش او، امری هدفمند است و قرار است با طی مسیر کمال به درجهٔ جانشینی خداوند برسد. برای رسیدن به این تحول تمام راهکارهای انسان‌گرایانه را، که از قضا روانشناسی نوین امروز در دوره‌های اخیر جذب آن شده و بسیار به آن پرداخته است، معرفی میکند. انسان کامل مولانا، مربوط به زمان و مکان خاصی نیست و در هر دوره‌ای از تاریخ میتوان با رهایی از منبتها و تعالی روح، به آن دست یافت.

#### مشارکت نویسنندگان

این مقاله از رساله دوره دکترای زبان و ادبیات فارسی مصوب در دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه آزاد اسلامی واحد رودهن استخراج شده است. آقای دکتر امیرحسین ماحوزی راهنمایی این رساله را بر عهده داشته و طراح اصلی این مطالعه بوده‌اند. سرکار خانم کاملیا محمدبیگی به عنوان پژوهشگر این رساله در گردآوری داده‌ها و تنظیم متن نهایی نقش داشته‌اند. سرکار خانم دکتر شهین اوجاق علیزاده نیز با کمک به تجزیه و تحلیل داده‌ها و راهنماییهای تخصصی، نقش مشاور این پژوهش را ایفا کردند. در نهایت تحلیل محتوای مقاله حاصل تلاش و مشارکت هر سه پژوهشگر بوده است.

#### تشکر و قدردانی

نویسنندگان بر خود لازم میدانند مراتب تشکر خود را از مسئولان آموزشی و پژوهشی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه آزاد اسلامی واحد رودهن و هیئت داوران پایان نامه که نویسندگان را در انجام و ارتقاء کیفی این پژوهش یاری دادند، اعلام نمایند.

### تعارض منافع

نویسندگان این مقاله گواهی مینمایند که این اثر در هیچ نشریه داخلی و خارجی به چاپ نرسیده و حاصل فعالیتهای پژوهشی تمامی نویسندگان است، و ایشان نسبت به انتشار آن آگاهی و رضایت دارند. این تحقیق طبق کلیه قوانین و مقررات اخلاقی اجرا شده و هیچ تخلف و تقلبی صورت نگرفته است. مسئولیت گزارش تعارض احتمالی منافع و حامیان مالی پژوهش به عهده نویسنده مسئول است، و ایشان مسئولیت کلیه موارد ذکر شده را بر عهده میگیرند.

### REFERENCES

- Arianpour, Amirhossain. (1978). *Froidism or indications to the literature and theosophy*, Tehran: Amirkabir, p.175.
- Balkhi, Jalaluddin Muhammad. (2008). *Shams's sonnets*. Corrected by Shafiei Kadkani, Tehran: Sokhan.
- Chults, Duan. (2015). *The pscychology of maturity*. Translated by Giti Khoshdel, Tehran: Peykan.
- Dekhoda, Aliakbar. (1998). *Dekhoda dictionary*. Vol.27. Tehran: Tehran University press.
- Frangle, Victor. (2016). *Human in surching for meaning*. Translated by Nahzat Salehian, Tehran: Dorsa, p.39, 281, 341, 106.
- Froum, Eric. (2013). *Healthy Society*. Translated by Akbar Tabrizi, Tehran: Behjat, p.236.
- Froum, Eric. (2015). *The art of love*. Translated by Pouri Soltani, Tehran: Morvarid, p.33, 42, 71.
- Homaei, Jalaluddin. (1983). *Molavi's letters (What Molavy says)*. Vol.2, Tehran: Agah, p.807.
- Ibn Arabi, Muhiuddin. (1988). *Ibn Arabi's letters' (epistles') translation*. Najib Mayel Heravi's correction, Tehran: Mola, p.18, 89.
- Mahoozi, Amirhossain. (2011). *Simile Examination in Shams's sonnets*. Tehran: Department of Print and publications, p.69.
- Mezlo, Abraham. (1988). *The pscychology of healthy personality*. Translated by Shiva Rooygarian, Tehran: Hadaf, p.119, 109, 259.
- Motahhari, Morteza. (2015). *Complete human*. Qom: Sadra, p.6.
- Nasafi, Azizoddin. (1983). *Complete human*. Correction and translation of the introduction by Ziaoddin Dehshiri, Tehran: Tahoori, p.89, 97.
- Payandeh, Hossain. (2011). *The debate review*. Tehran: Niloofar, p.284.
- Rikeman, Richard. (2014). *Theories of personality*. Translated by Mehrdad Firoozbakht, Tehran:

Arasbaran.

Saboor, Dariush. (2001). Atom and the sun. Tehran: Hadaf, p.393.

Sajjadi, Sayyed Ja'afar. (1971). Dictionary of theosophical interpretations and expressions. Tehran:

Samt.

Shimel, Anne Mary. (1991). The glory of the sun. Translated by Hassan Lahooti, Second print, Tehran

Cultural and Scientific publications, p.479, 805.

Swil, David and Robert Ornechtine. (2015). Healthy joy. Translated by Farid Qaheri, Tehran:

Ameh, p.189, 29.

Yung, Carl Gustave. (2014). Human in surching for his identity. Translated by Mahmoud Behforouzi, Tehran: Nemoudar

Yung, Carl Gustave. (2008). Human and his symbols. Translated by Mahmoud Soltaniyyeh, Tehran: Jami

Zarrinkoob, Abdalhossain. (1999). Step by step to meet God (Allah). Tehran: Elmi, p.613.

#### فهرست منابع فارسی

- انسان در جستجوی معنی، فرانکل، ویکتور (۱۳۹۵) ترجمه نهضت صالحیان، تهران: درسا.
- انسان در جستجوی هویت خود، یونگ، کارل گوستاو (۱۳۹۳) ترجمه محمود بهفروزی، تهران: نمودار.
- انسان کامل، مطهری، مرتضی (۱۳۹۴) قم: صدرا.
- انسان کامل، نسفی، عزیزالدین (۱۳۶۲) تصحیح و ترجمه ضیاءالدین دهشیری، تهران: طهوری.
- انسان و سمبل‌هایش، یونگ، کارل گوستاو (۱۳۸۷) ترجمه محمود سلطانی، تهران: جامی.
- بررسی تشبیه در غزلیات شمس، ماحوزی، امیرحسین (۱۳۹۰) تهران: سازمان چاپ و انتشارات.
- پله پله تا ملاقات خدا، زرینکوب، عبدالحسین (۱۳۷۸) تهران: علمی.
- ترجمه رسایل ابن عربی، ابن عربی، محی‌الدین (۱۳۶۷) تصحیح نجیب مایل هروی، تهران: مولی.
- جامعه سالم، فروم، اریک (۱۳۹۲) ترجمه اکبر تبریزی، تهران: بهجت.
- ذره و خورشید، صبور، داریوش (۱۳۸۰) تهران: زوآر.
- روانشناسی شخصیت سالم، مزلو، آبرهام (۱۳۶۷) ترجمه شیوارویگریان، تهران: هدف.
- روانشناسی کمال، شولتس، دوآن. (۱۳۹۴) ترجمه گیتی خوشدل، تهران: پیکان.
- شکوه شمس، شیمل، آن ماری (۱۳۷۰) ترجمه حسن لاهوتی، چاپ دوم، تهران: علمی و فرهنگی.
- غزلیات شمس، بلخی، مولانا جلال‌الدین محمد. (۱۳۸۷) تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: سخن.
- فرویدیسم یا اشاراتی به ادبیات و عرفان، آربین پور، امیرحسین (۱۳۵۷) تهران: امیرکبیر.
- فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، سجادی، سیدجعفر (۱۳۵۰) تهران: سمت.
- گفتمان نقد، پاینده، حسین (۱۳۹۰) تهران: نیلوفر.

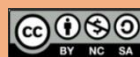
لذت ذهن سالم، سویل، دیوید و رابرت اورنشتاین (۱۳۹۴) ترجمه فرید قاهری، تهران: کتاب آمه.  
لغتنامه، دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷) جلد ۲۷. تهران: انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.  
مولوینامه (مولوی چه میگوید)، همایی، جلال‌الدین (۱۳۶۲) جلد دوم، تهران: آگاه.  
نظریه‌های شخصیت، رایکمن، ریچارد (۱۳۹۳) ترجمه مهرداد فیروزبخت، تهران: ارسباران.  
هنر عشق ورزیدن، فروم، اریک. (۱۳۹۴) ترجمه پوری سلطانی، تهران: مروارید.

#### معرفی نویسندگان

**کاملیا محمدبیگی:** دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد رودهن، دانشگاه آزاد اسلامی، رودهن، ایران.  
(Email: [seddighe.dorosti@gmail.com](mailto:seddighe.dorosti@gmail.com))  
**امیرحسین ماحوزی:** استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پیام نور، ایران.  
(Email: [mojtaba.safaralizadeh@iaukhoy.com](mailto:mojtaba.safaralizadeh@iaukhoy.com) (نویسنده مسئول))  
**شهین اوجاق علیزاده:** استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد رودهن، دانشگاه آزاد اسلامی، رودهن، ایران.  
(Email: [sha\\_hasanzadeh@yahoo.com](mailto:sha_hasanzadeh@yahoo.com))

#### COPYRIGHTS

©2021 The author(s). This is an open access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution (CC BY 4.0), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, as long as the original authors and source are cited. no permission is required from the authors or the publishers.



#### Introducing the authors

**Kamelia Mohammadbeigi:** PhD student, Department of Persian Language and Literature, Roudehen Branch, Islamic Azad University, Roudehen, Iran.  
(Email: [seddighe.dorosti@gmail.com](mailto:seddighe.dorosti@gmail.com))  
**Amir Hossein Mahouzi:** Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Payame Noor University, Iran.  
(Email: [mojtaba.safaralizadeh@iaukhoy.com](mailto:mojtaba.safaralizadeh@iaukhoy.com) : Responsible author)  
**Shahin Ojagh Alizadeh:** Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Roodehen Branch, Islamic Azad University, Roodehen, Iran.  
(Email: [sha\\_hasanzadeh@yahoo.com](mailto:sha_hasanzadeh@yahoo.com))